

CHECKED 200

۱۹۱۵۵۴
س ۶۴۹
۶۹۲۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6922

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل علم العروض ميزان الاشعار والصلوة على صاحب ديوان الرسالة
 واهل بيته الطهار اما بعد بدان که باعث برین تالیف آن بود که گاهی بنا صاحب
 از کتب عروض مباحثه کرده می شد و هر دقیقه نکته می طلبیدند و بر سر هر دعا و سلیقه
 عقلی یا نقلی شنیدند که آن نکات و دلائل تجامها و پیرایه کتاب این فن از تصانیف
 عربی و فارسی متقدمان و متأخران نبود بچشم آنکه العلم صید و الکتابه قید خواسته شد
 که سبب حفظ آن سخنان رساله برزین و اوه شود نظم هم که در آن سیر هر
 سخن باشد و گرچه متن است شرح فن باشد نه التماس از مستفیدان است
 که چون ازین ماده فایده بردارند سلیقه را بدعای خیر یا دارند و بالله التوفیق
 فصل در تعریف شعربیان شاعر بدانکه شعر در لغت و النستن و دریا فن است
 و در اصطلاح سخن است موزون که دلالت کند بر معنی و قافیه داشته باشد و قافیه
 قصه موزونی آن سخن کرده باشد سخن را موزون قید کرده شد و از آن که

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

CHECKED 1996-97

ای توان رسید پس باین مناسبت این علم را عروض نامیدند و بعضی میگویند که عروض بمعنی منع و انکار
و محیا نگه دارنده آنچه از دیدارند و منع بسیار است درین علم نیز قریب بسیار است پس باین مناسبت
این علم را عروض گفتند و بعضی میگویند که چون خبر را آخر مهر اول بیت را عروض می گفتند چنانکه بعد ازین
معلوم شود و این علم مشتعل است بر معرفت آن خبر را آخر پس این علم را باسم آن خبر را میگویند چرا که آن
خبر را که از قریب است و در میان عروضیان بسیار مذکور شده و که عروض این بیت چنین است و عروض
آن بیت چنان و بعضی میگویند که عروض فعل است بمعنی مفعول یعنی معروض و این علم را
ازان جهت عروض نامیدند که معروض علیه شعر است یعنی شعر را بران عروض میکنند تا شود
ازان موزون پس شد و بعضی این وجه را ترجیح کرده اند و بعضی وجه اول را فصل در بیان
موزون و ناموزون و معنی تقطیع بیت و کیفیت آن بدانکه وزن شعر درین کلامی است باین
بحری از بحرهای شعر که مقرر کرده اند پس هر چه باین بحر را است باشد آن موزون است
و آنچه باین بحر را است باشد ناموزون است و این سخن را را تقطیع گویند و در اصطلاح
عروضیان و تقطیع بیت چنان است که الفاطمی که دران بیت است از یکدیگر جدا سازند
بر وجهی که هر مقدار یکی ازان برابر باشد در وزن با جزای آن بحر که این بیت دران
بحر است و مناسبت بمعنی تقوی تقطیع که پاره پاره کردن است و در تقطیع عدد و حرف
و حرکت و سکون معبر است و خصوصیت حروف و حرکت که فخر و کسره و ضمه است یعنی
زیر و زبر و پیش و خل ندارد مثلاً که طوطی و بلبل بر وزن فعالین باشد و هر حرف که تعلق
دارد آن معبر باشد و تقطیع اگرچه در کتابت نباشد و هر حرف که تعلق دارد زیاده آن معبر باشد
و تقطیع اگرچه در کتابت نباشد و حروف معلقه یک کتوبه و یک کتوبه و یک کتوبه بعد ازین تفصیل بیان
کرده خواهد شد و سبب آنکه بنامی تقطیع معلقه است و هر کتوبه باشد که حروف همراهی زیاد باشد از هر
بالا که برود و همراهی یک زن باشد چنانکه شعر نیست هر دال که در مجلس خاص و دو خوان سه خوان و دو
خوان چنانچه خوان که خواند و هر حرف اول است و دو حرف آخر و هر حرف آخر سه حرف

10/1/71

[illegible]

عربی

مخصوص است که هرگاه که آن وضع تغییر می یابد خانه به حال خود نمی ماند بقیه نیز وضعی مخصوص است
 که هرگاه که آن وضع تغییر می یابد یا موزون میشود و بقیه نمی ماند و بعضی گفته اند که وجه مشابهت
 آنست که چنانچه خانه را بتدلی است که از آنجا دوری آیند و استعمالی است که آنجا ساکن میشوند و بتدلی
 نیز استعمالی است و بعضی وجه مشابهت آنرا ساخته اند که همچنانکه سخدرات صورت در
 خانه نشین خود بناخته و اگر می باشند در بیت نیز سخدرات معانی از پس پرده عبارت جلوه گر
 اند و بعضی گفته اند که همچنانکه صاحب خانه را بنحاله النسی و قراری هست صاحب بیت را نیز بیت
 خود الفتی و خرسندی هست و چون بیت را بنحاله تشبیه کردند و خانه عربان صحرانشین مرکب
 از ریشمان و منج و ستون و پلاس است و بلغت عرب سبب ریشمان بود و در منج و فاصله
 ستون خیمه پس نام اجزای بتی را بنام اجزای خانه خوانند و جزو و حرفی را سبب و سبب
 را در چهار حرفی را فاصله و حرفی را فاصله گفتند از آن جهت که کلمه دو حرفی را سبب
 حرف ضعیف تر است از کلمه سه حرفی و کلمه سه حرفی ضعیف تر است از کلمه چهار حرفی
 و چنانکه ریشمان ضعیف تر است از منج و منج از ستون و بعضی گفته اند که فاصله و لغت جدا
 میان دو دامن خیمه است و نیز فاصله و لغت و پلاس بود که خانه بنا و پوشانند
 پس فاصله یعنی یکی از اجزای خانه باشد بلکه جزو عظم خانه فصل و ریشمان ارکان
 اصلی جویدانند که کالی که بجزو از آن مرکب است منحصرا در پشت فعلین فاعلین فاعلین
 مستغنیان فاعلین متفاعلین فاعلین مفعولات یعنی تا و ازین پشت رکن و در کن حمایت
 یعنی بجزو حرفی که فعلین فاعلین است که است از و در مجموع و سبب ضعیف پس اگر در مجموع مقدم
 باشد بر سبب ضعیف فعلین شود و اگر بر عکس بود یعنی سبب ضعیف مقدم باشد بر و در مجموع
 فاعلین شود و چنانکه نیست که فعلین را بر فاعلین مقدم سازند و چنان گوی که فعلین فاعلین
 باشد یا فعلین را بر فاعلین مقدم سازند و چنان گوی که فعلین فاعلین باشد و هر یک این
 دو رکن که است از و در مجموع و در میان و از و در پشت رکن باقی که سبب ضعیف است و در پشت

چون فاعلین و مفعولات را در یک کلمه
 فاعلین مستغنیان فاعلین متفاعلین فاعلین مفعولات
 پس فاعلین مستغنیان فاعلین متفاعلین فاعلین مفعولات
 و در پشت رکن باقی که سبب ضعیف است و در پشت

دو رکن که آن معاقلین مستقلین است مرکب است از دو مجموع و دو سبب خفیف پس اگر
 و دو مجموع مقدم باشد بر دو سبب خفیف معاقلین شود و اگر بر عکس بود یعنی هر دو سبب خفیف
 مقدم باشد بر دو مجموع مستقلین شود و چه شک نیست که چون عین بر مقدم سازی عین
 مفکوری بر وزن مستقلین باشد و یا عین بر مستف مقدم سازی و عین مستف گوی بر وزن عین
 باشد و در هر محبت و در هر خفیف مستقلین را مرکب و از انداز و تدفروق و دو سبب خفیف
 بر وجهی که و تدفروق و سبب خفیف باشد و عین او را از لام جدا نمایند یا به صورت
 مستف عین تا معلوم شود که مس سبب خفیف است و تفوق و تدفروق است و این سبب
 خفیف و نیز این که تفوق و فاعل این مستقلین فاعل این است که در هر مضارع است و تدفروق
 است که کور و از مستف را او یکدیگر جدا کرد و شود ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی و ترکیب
 این دو رکن مرکب است از چهار تحرک و سه ساکن و دو رکن دیگر که آن معاقلین و مستقلین است
 مرکب است از دو مجموع و فاصله ضعیفی پس اگر دو مجموع مقدم باشد بر فاصله ضعیفی معاقلین شود و اگر بر عکس
 یعنی فاصله ضعیفی مقدم باشد بر دو مجموع مستقلین شود و چه شک نیست که چون عین بر مقدم سازی عین
 گوی بر وزن مستقلین باشد و یا عین بر مقدم سازی و عین مستف گوی بر وزن عین
 مرکب است از چهار تحرک و سه ساکن و دو رکن دیگر که آن فاعل این مستقلین است و تدفروق و دو سبب
 پس که و تدفروق مقدم باشد بر دو سبب خفیف فاعل این شود و اگر بر عکس بود یعنی هر دو سبب
 خفیف مقدم باشد بر دو تدفروق مستقلین شود و چه شک نیست که چون عین بر مقدم سازی
 از فاعل گوی بر وزن مستقلین باشد و یا از فاعل مقدم سازی و از فاعل گوی بر وزن فاعل این
 باشد و این فاعل این است که در هر مضارع میباشد و عین او را از لام جدا نمایند یا به صورت
 که فاعل و تدفروق است و فاعل این دو سبب خفیف و فاعل این را در غیر هر مضارع مرکب و از انداز
 و دو مجموع و دو سبب خفیف بر وجهی که و دو مجموع و دو سبب خفیف باشد و بر این تقدیر فاعل
 موقی معاقلین و مستقلین میشود و از هر یک از این دو رکن مرکب است از چهار تحرک و سه ساکن و این رکن

باشد بیان نام این دور کن اگر چه آینه چنان نرسد که عکس این کوهی و اول بشت
انند گفتندی و اول مصرع دوم را صدر و عروض گفتن رکن آخر مصرع اول بجهت
که عروض در لغت ستون خیمه شمشیر چنانکه بنای خیمه و شبات آن بر ستون است بنای بیت
برین رکن است که تا این رکن قرار یابد مصرع با و تمام نشود معلوم نمیشود که بیت در کدام بحر
است و بر چه وزن است و ضرب گفتن آخر مصرع دوم بحیت است که ضرب و لغت بمعنی نوع
و مثل است و ضرب مثل و مانند عروض است ورنیکه هر دو آخر مصرع اند و نیز او آخر ایاست
مثل یکدیگر اند بجهت رعایت قافی و در هر عضو و لغت گین بالسن است پیش اجزای سبیل را
خوشو گفتن مناسب است فصل در بیان رکن سالم و غیر سالم بدانکه رکن سالم بدین باشد و غیر سالم بدین
سالم است که هر چه در اصل وضع واقع شده است همچنان باشد بی زیاده و نقصان و رکن غیر
سالم است که در وضع و یا زیاده و یا کم کردن چیزی بر دیگر کم کردن چیزی از دیگر یا
چنانکه در بیان لام و نون مضاعفین مثلاً الف زیاده و ساری مضاعفان گوئی اما مضاعفان
چنانکه نون و حرکت لام مضاعفین را بنیداری مضاعفین گوئی و رکن غیر سالم را هر حرف که پیش از غیر
در رکن واقع شود و آنرا همان گویند بکسر و زور خاص و حرف است لفتح و سکون و حروف
از اصل و در قفا و آن است چنانکه سهیم را حرف گویند زیرا که از نشانه یکسوا افتد و شکست نیست که
چون رکنی تغییر یابد از اصل خود و در افتد و عادت و عریضان چنین است که این تغییر از حرف گویند و
نه حرف بلفظ مفرد فصل در بیان جور بدانکه جور لغت و ریاست و در اصطلاح و در بیان
پاره از کلام هر وزن را که مشتمل است بر چند انواع شعر آنرا بحر خوانند بجهت آنکه همچنانکه در پیش
بر انواع چیزها از در و مرجان و نبات و حیوان هر بحر را عروض نیز مشتمل است بر چند نوع شعر
چنانکه بعد از این معلوم شود و بعضی گفته اند که وجه شایسته است که چنانکه کسی که در دریا افتاد
حیران و سرگردان میشود کسیکه در بحر افتاد و بجهت تشبیه آن که در ارکان عروض واقع است متغیر شود
و در نزدی گفته اند که این تغییر است و این وجه وزن بحر نیز مشتمل است بر این اقسام

عروض سنی در این کتاب است
چون که در این کتاب است

12

1919

که نسبت به آید با تقطیعش دل با مفعول بخوشاند مفاعیلن جایان مفعول کمی این مفاعیلن
جمله مفعول بهوشاند مفاعیلن در مان مفعول کمی آید مفاعیلن حرف در اصطلاح انداختن میهم
و نون مفاعیلن بهمت تا فاعیل بجای مفعول بضم لام بجای آن هستند چه که عادت عروضیان
چنین است که چون از رکنی چیزی پسندازند و آنچه ماند فقط مستعمل نباشد لفظ مستعمل که
بر وزن اوست بجای او نهند بجهت حسن عبارت و معروضان پیش عروضیان نسبت
که حرف متحرک در برابر متحرک باشد و حرف ساکن در برابر حرف ساکن چنانکه گذشت و بیضا
تقطیع که لفظ طوطی و بیل بر وزن فعلن است و آن رکن را که حرف در واقع است آخر
گویند بجهت آنکه حرف در لغت ویران کردن است و چون اولی و آخر چیزی خوانند ویرانی تمام
راه یابند و اینجا چهار رکن آخر نسبت و چهار رکن سالم بخرج مضمون آخر بی مفعول
مقصود مفعول مفاعیل مفاعیل و بارشانش مفعول گوید به تا چند
در غم او نند توان گفت به چیزیکه بجای نرسد چند توان گفت به تقطیع مستعمل تا چند مفعول
مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل توان گفت مفاعیل حرف یک مفعول سبب است مفاعیل
رسد چند مفاعیل توان گفت مفاعیل حرف در اصطلاح انداختن حرف مضمون ساکن بود و چون
نون مفاعیلن بقید مفاعیل بجای مفعول بضم لام و آن رکن را که حرف در واقع است مفعول گویند
بجهت آنکه حرف در لغت و نوزیدن و امن پیرایه است و اقتضای حرف آخر کلمه سباعی را
بر چندین کنار و امن تشبیه کرده اند چه که همچنانکه پیرایه سبب پیچیدن کنار و امن و در میان
لندی کوتاهی میشود و کلمه سباعی نیز از اقتضای حرف آخر اندکی کوتاه میشود و مقصود اصطلاح انداختن
حرف ساکن است از سببی که در آخر رکن باشد و ساکن کردن متحرک آن سبب و چون از نون
که در مفاعیلن است نون را بسیندازی و لام را ساکن سبب مفاعیلن نشود و آن رکن را که قصر
در واقع است مقصود گویند بجهت آنکه قصر در لغت کوتاهی کردن است و چون از آخر کلمه
حرفی و آخر کتی بسیند کلمه کوتاهی شود و اینجا مصدر را ابتدا آخر سبب است و مشو با مفعول

برو مفاعیلن شد ز غمت مفاعیلن غمت زول مفاعیلن برو نشد مفاعیلن زلوشند مفاعیلن
 که بود که مفاعیلن زوشت غم مفاعیلن زلوشد مفاعیلن قبض در مفاعیلن انداختن
 پنجم ساکن است و چون بای مفاعیلن بنفشد مفاعیلن بماند و آن رکن را که قبض در واقع
 است مقبوض گویند بجهت آنکه حرف از گذشته شده است و قبض در لغت گرفتن است و مقبوض
 گفتن این وزن بآن جهت است که همسارگان او مقبوض اند و همچنین در رکنی اگر جانی واقع است
 آن وزن را با اسم آن رکن خوانند همچنانکه اگر در رکن شتر واقع است آن وزن را شتر گویند
 اگر در رکنی ضرب واقع است آن وزن را ضرب گویند و برین قیاس اسم آن رکن که پنجم در
 واقع است یا بصیغه اسم مفعول باشد همچون مقبوض یا بر وزن فعل همچون شتر و ضرب
 بحر نزع ششم مقبوض مسبق مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن دو بار شش
 سه پری ندارد ای صغیر برو شنی چنین چنین بشیر و بداین پسیر که بود و زور عین
 پری ندارد مفاعیلن روی ضم مفاعیلن برو شنی مفاعیلن بی چنین مفاعیلان بشیر و بد مفاعیلن
 ازین پسیر مفاعیلن که بود و مفاعیلن زور عین مفاعیلان اینجا عرض و ضرب مقبوض
 مسبق است چرا که چون مفاعیلن را قبض و تسبیح کنند مفاعیلان شود و مفاعیلن را که آن
 اندک بحر نزع ششم شتر مفاعیلن مفاعیلن چهار بار شش سه سر و من وی بشین خای
 گلستان کن به یک و جام می در کش و در زوش گردان کن به قطعیش سر و من مفاعیلن
 و می بشی مفاعیلن خان را فاعیلن گلستان کن مفاعیلن یک دو جا فاعیلن م می در کش
 مفاعیلن دو زو فاعیلن ش گردان مفاعیلن شتر و در اصطلاح انداختن میم و پای مفاعیلن
 است تا فاعیلن بماند و آن رکن را که شتر در واقع است شتر گویند بجهت آنکه شتر در لغت
 و عیب است و چون از کلمه حرفی از اول و حرفی از میان افتاد و آن کلمه نقصان پذیرفت و عیب
 شد و اینجا چهار رکن شتر است و چهار رکن سالم بحر نزع ششم بحر مفاعیلن
 چهار بار شش سه دل باز بوش آمد جانان که می آید به بیمار بوش آمد زمان

نقصان پذیر
 سکون
 نقطه و فاعیل
 با نقطه
 رخت انداختن
 بحر نزع ششم

بحر نزع ششم
 بحر نزع ششم
 بحر نزع ششم
 بحر نزع ششم

مفاعیل باقی همین قیاس میدان و این وزن را مسدس از آن جهت گویند که شش رکن دارد
 مخرج مسدس مقصود مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش مؤلف گوید
 یکی از دو میدان تو میانی و بیانی و در مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 تو نام مفاعیل باقی همین قیاس میدان اینجا عرض و ضرب مقصود است و باقی ارکان سالم مخرج
 مسدس مخدوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش مؤلف گوید و لا ویر
 پنج ماکشیدی که کرم کردی و چشمه کشیدی به تقطیع و لا ویرش مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 فعول باقی همین قیاس میدان اینجا عرض و ضرب مخدوف نیست باقی ارکان سالم مخرج مسدس
 مخدوف مقصود مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 که هم رنگ بود و با کل خود روی به تقطیع بنا خیز مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 همین قیاس میدان اینجا عرض و ضرب مقصود است و باقی ارکان مخدوف مخرج مسدس مخدوف
 مخدوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش و لا ویر مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 نگاری نگاری به تقطیع و لا ویر مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 میدان اینجا عرض و ضرب مخدوف است و اینجا عرض این دو وزن نیست ناموزون شود زیرا که
 رکن آخری مفاعیل و رکن آخر دیگری فعول نیست مخرج مسدس مخدوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 مقول مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش ای از مفعول تو رخنه در جانش ای در دو گویند
 در مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 اینجا بعد از ابتدا اعراب است و مشق مقبوض و عروض و ضرب سالم به مخرج مسدس مخدوف
 مقبوض مقصود مقول مفاعیل مفاعیل مفاعیل و دو بار ششش مؤلف گوید که گفتی لب من
 که این است نه خود و کوفه در گای نیست به تقطیع گفتی فعول مخرج مفاعیل مفاعیل
 است مفاعیل خود که مقول در گای مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل
 و مشق مقبوض و عروض و ضرب مقصود است مخرج مسدس مخدوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

تقطیع یارب چند مستفعلن کان ترک مستفعلن کی محبت مستفعلن ماکرود مستفعلن باقی تقطیع
 بهمین نوعی بدان اذاله در اصطلاح زیاد کردن الف بود بر وزن مجموع آخر کین بیش از ساکن آن وند
 و چون بیش از نون علن که مستفعلن است الف زیاد سازی مستفعلن شود و آن رکن را که اذاله
 در واقع است بدلی گویند لغیم و اذاله در لغت دامن فرو گذار شدن هفت و زیاد کردن الف را بدراز
 کردن دامن تشبیه کرده اند اینجا عرض و ضربند است و باقی ارکان سالم رختش منطوی مستفعلن
 بهشت بارشاش می شکند کل چینه را نسیم سحر می ده و چه پیش و اگر نفسی سهلوی ماباده و
 مستفعلن می شکند مستفعلن کل چمن مستفعلن را نفسی مستفعلن می سحر می مستفعلن باقی تقطیع بهمین نوع
 دان و علی در اصطلاح انداختن حرف چهارم ساکن است و چون از مستفعلن فارغ میشوید از مستفعلن
 بجای مستفعلن بجای آن مستفعلن آنکه فای فعل اقتاد و فقط سهل باقی ماند فقط مستفعلن بجای آن
 نهاد و ند چنانکه گذشت و آن رکن را که طی در واقع است مطوی گویند از آنکه طی ثوب در لغت نه کردن
 جامه است و این کز حرف چهارم را از کلمه نسای که میان است تشبیه کرده اند بگرفتن سیاه
 علامه نه کردن آن و اینجا همه ارکان مطوی اند و اگر عرض و ضرب مطوی اندال باشد وزن او
 چنین بود که مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
 رختش منطوی مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
 خاک ماباده قطع خریف نیست شد و اسن چاک چاک ماباده تقطیع باز کردن مستفعلن گشوق نزد
 مفاعیل عشق در مستفعلن سناک مفاعیل علن و باقی بهمین نوع دان و مستفعلن در اصطلاح انداز
 هر فردوم ساکن است و چون از مستفعلن سین را بسیند از مستفعلن بازند مفاعیل سناک
 آن نه بند و آن سناک و آنستی که چون فقط غیر مستفعلن باقی ماند فقط مستفعلن بجای آن
 و آن رکن را که چنین در واقع است مجنون گویند و جن ثوب در لغت است که از نیمه بالای جامه
 را در کنند و بدزدند تا جامه کوتاه شود و اینجا چهار رکن مطوی مقسم است چهار رکن مجنون رختش
 مستفعلن مجنون مطوی مفاعیل مستفعلن چهار بارشاش ۵ فغان کنان بهر سحر می بگوید

بازارستان
مدرسه
داروسازی
تختگاه
پشتکاف
قلعه حسنیه
خیابان احمد
چهارباغ
عین
نقش بازار
مسکن با صفا
بیکه قلعه

مثلاً این سه شکل دل بودن که تواری نباشد و لیری را بدخواه بدیجای چیست کم بود
جادوگری را بد تقطیع شکل دل بر فاعلاتن و نکتو و فاعلاتن ری نباشد فاعلاتن و لیری را
فاعلاتن باقی همین قیاس میدان رمل مثنی سبع فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان با
شمالین است باقی کریم نزاری پجابر نو بهاران به از سر اندوه و حسرت و فراق که فاعلاتن
تقطیع تا باقی که فاعلاتن نیم نزاری فاعلاتن پجابر ری فاعلاتن نو بهاران فاعلیان
تسبیح همچنانکه انستی زیادت کرون الف است بر سبب تحقیق آخر کن و چون در تن که
فاعلاتن است الف زیاد و سازند فاعلاتن شود فاعلیان بد و یا بجای آن نه بهر جهت آنکه
تا بی تأیید و ریمان کلمه واقع نشود و غیره مثلاً اینجا عرض ضرب سبع است و باقی ارکان عالم
و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن
مگر باین که رکن آخر یکی فاعلاتن باشد و رکن آخر دیگری فاعلیان یا از اجتماع این دو وزن به نسبت
ناموزون نشود و همچنین است حال فاعلاتن با فاعلیان رمل مثنی سبع فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان
مثلاً این سه شکل را بشود که سه مورد مرتب بدیجای غیر خودی هم که کند سه مورد از باب
تقطیع شکرت فاعلاتن شد که یکی فاعلاتن سی می فاعلاتن مرت فاعلاتن باقی تقطیع را به همین
تبع و آن چنین همچنانکه انستی انداختن حرف و دوم ساکن است پس چون الف فاعلاتن به نسبت
فاعلاتن نباشد و اینجا بهر ارکان همچون اند و اگر صدر و ابتدای عالم باشد وزن او چنین بود که
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که
تفاوت نباشد میان دو وزن مگر باین که رکن اول یکی فاعلاتن باشد و رکن اول دیگری فاعلاتن
و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و بعضی رمل همچون را بهر اندازه رکن اگر و اند
چنانچه خواجہ عصمت الدین بخاری رحمه الله فرماید رنگ خضار و رگوش و خلد و خد و قد و
خا و ض و حال است ای هر دو بر روی سمن برده شقی و کوکب و شام و مهر و دلی و گلزار و بهشت است
و بلال و طرف چشمه که ترمه تقطیع رنگ خضار فاعلاتن روری که فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و قد و

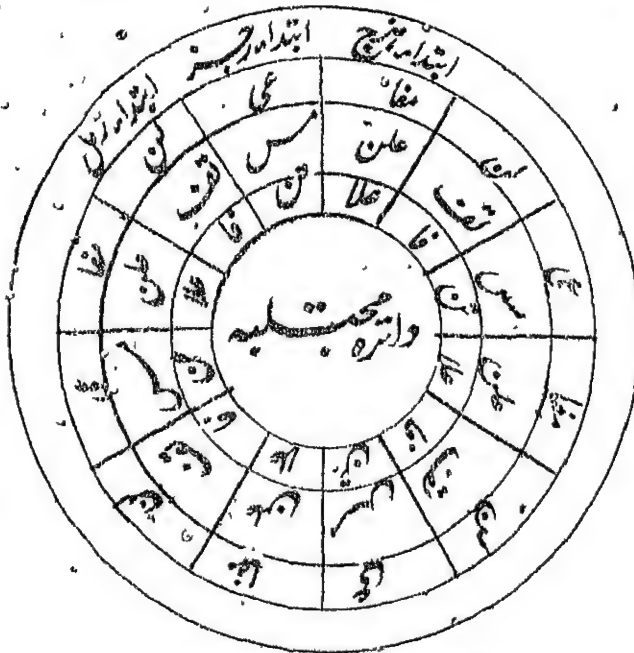
نوی گزرم و پیوسته سوزی توام بهام و دوری نگریم. تقطیع فغانها عین سحر می مغفلان کوی
تو مفاصلن بهیگزرم مغفلان باقی تقطیع بهین نوع بدان و اینجا چهارگون مجنون مقدم است چهار
رکن بطوری برتر مسدس سالقم مستفعلن شش بارشانش موزن گوید است ساقی بعشرت کوش
و در دوران گل به مکر از ارف جام تاپایان گل به تقطیع شش ساقی بعشرت مستفعلن زرت کوش در مستفعلن
و در آن گل مستفعلن باقی تقطیع بهین نوع بدان برتر مسدس موطوی مستفعلن شش بارشانش
س نیست مزخرفه نو نگارادگری به می کنی بیج بحالم نظری به تقطیع نیست مرا مستفعلن جز
تو نگا مستفعلن را و گری مستفعلن باقی تقطیع بهین نوع بدان برتر مسدس مس مجنون
مفاصلن شش بارشانش س کنون که گرد از بهار خوش هوا به فزون شود بهر دل
اندر دوزنها تقطیع کوی که مفاصلن و در بهار مفاصلن رخش هوا مفاصلن به باقی بهین نوع
بدان ویشیا بد که شش مفاصلن را پنج مسدس مقبوض دارند به چنانکه می شلید که
بناست مفاصلن را از برتر شش مجنون دارند و ضابطه نیست که چون یک وزن را از دو و چهار
توان داشت از برتری که آن وزن آسان تر گرفته میشود از آن سحر داشتن اولی است و
نیست که مفاصلن را از مفاصلن گرفتن آسان تر است از آنکه از مستفعلن گیرند ازین جهت
شش این وزن را در پنج آورده اند و مسدس پنج را در برتر چکر مل سالقم این سحر را از آن
جهت رمل گویند که رمل در لغت حصیر یافتن است و چون ارکان این سحر را در رمل و شیا
و در سبب است و در سبب در میان دو و سه گویند که او را با سبب یافته اند چنانکه حصیر را
بر سیمان بای یافتند و بعضی گفته اند که رمل نوعی از سرود است و آن نوع درین وزن واقع
است پس ازین جهت این سحر را رمل نامیده اند و بعضی گفته اند که رمل را از زولان گرفته اند
و در آن قطع را و میم در لغت دویدن شتر بود و شتاب و بواسطه آنکه سبب خفیف آخر رکن
اول او پیوسته است بسبب خفیف رکن دوم او در خواندن آن سرعت و شتاب است
است پس باین سبب این سحر را رمل خوانند و اصل این سحر سه بیت با فاعلان است

س
را
نقطه
فیم
است
س
درین
کرده
بگویند
فاعلان
فاعلان
فاعلان
فاعلان
ایست
در میان
دو و سه
است

است و چون الف و نون از دو طرف فاعلاتن به قید آن در صورت که شش ازین بود مانند
 اینجا که شش به این شکل کرون آن قمار که دارد و می ماند و اینجا چهار کرون مشکول است و چهار
 کرون به این شکل مشکول مسیح فعلات فاعلاتن فعلات فاعلیان دوبار شش است
 شش و خیال بازی شش و روز با جوانان هند و خط خوش تو با خود رقم خیال خوانان و تقطیع شش
 مسیح فعلات خیال بازی فاعلاتن شش روز فعلات با جوانان فاعلیان باقی تقطیع
 برین قیاس و اینجا عوض و ضرب مسیح است و شش مشکول مسیح فاعلاتن فعلاتن فعلات
 فعلاتن فعلیان دوبار شش است روزگار است که در ظاهر است و شش فلان است
 روزگار هم چو شش شش از است و تقطیع شش روزگاری فاعلاتن شش و فاعلاتن
 طرم است و فعلاتن فعلیان است یا تقطیع برین قیاس اینجا صدر و ابتدا است و شش
 مخبون و در وض و ضرب مخبون مسیح و اگر صدر و ابتدا نیز مخبون باشد وزن او چنین بود که فعلاتن
 فعلاتن فعلیان شش مشکول مخبون مقصور فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن دوبار
 شش است مؤلف گوید چاره تحریر و سازم بوجاه فلان و آیه تا چند ششم فی تو محال و گران
 تقطیع چاره فاعلاتن شش فاعلاتن بوجاه فی فعلاتن و گران فعلات باقی تقطیع برین
 قیاس چون فاعلاتن مقصور را چنین کنند فعلات عاندر مل مشکول مخبون مخدوف فاعلاتن
 فعلاتن فعلیان بکسر عین و دوبار شش مؤلف گوید که مقصود بلای دل و در شش
 مسیح نیست که مقصود عین است و تقطیع که مقصود فاعلاتن و بلای فعلاتن و دل شش فعلاتن
 شش فعلیان باقی تقطیع برین قیاس چون فاعلاتن مخدوف را چنین کنند فعلیان شود و مل مشکول
 مخبون مقصور فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان بکسر عین و دوبار شش مؤلف گوید
 ساخت بر هر یک پیش می آید کس تا کشد با و فی ساع صبا نیکس و تقطیع شش
 شش بزرگ فاعلاتن طرم و فعلاتن شش میا فعلاتن بکسر عین باقی تقطیع برین قیاس
 و قطع و فاعلاتن با فاعلاتن است که سبب خفیف آنرا که تن است است بیست و نه

نکست فعلات باقی بقیع برین قیاس اینجا صدر و ابتدا سالم است و جنون عروض و ضرب
 جنون بقصور مل مسدس جنون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلین یکسر عین درو بار
 شش س که گزین زان لب چون نوش شود به استهرا خنده فراموش شود و تقطیع نفس
 سخن فاعلاتن لب چون نوش شود سخن تقطیع برین قیاس اینجا عروض و ضرب جنون
 محذوف مل مسدس جنون تقطیع فاعلاتن فعلاتن فعلین به لبکون عین و دو بار شش
 سه مری نگرش و میداند به جا و دی عمره او میخواند به تقطیعش مری نگر فاعلاتن کس و
 می فاعلاتن داند فعلین با تقطیع برین قیاس اینجا عروض و ضرب تقطیع مل مسدس
 جنون تقطیع مسدس فاعلاتن فعلاتن فعلان دو بار شش سه ای که روی تو حیات
 جانست و دیده جای شد و جای نیست به تقطیع ای که روی فاعلاتن تخیالی فاعلاتن جانست
 فاعلاتن اینجا عروض و ضرب تقطیع مسدس است فصل و بر بیان فک بجوگر گزشت چون
 هر یک از فاعلیین و مستفاد فاعلاتن مرکب است از دو مجموع و دو سبب خفیف پس هر یک
 و حرکات و سکانات اصل این تته بحر که بحر و بحر و مل است برابر باشد چنانکه یک مصرع هر بحر
 و شش حرف باشند شانزده بحر که و دوازده ساکن پس اگر این نسبت و شش حرف
 را بر خط دانه نویسی و از دو مجموع آغاز کنی در سبب خفیف و دوم تمام ساری و گوئی که
 مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین باشد و اگر مفاعیلین و افعیلین آغاز کنی و
 بر مفاعیلین ساری و گوئی مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین شود
 که اصل بحر جز است و اگر مفاعیلین را گذاری و از این آغاز کنی و بر مفاعیلین تمام ساری
 و گوئی مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین
 که حاصل بحر مل است و آنکه میگویند که این سبب بحر از یک و اتره سیر و آن
 نمی آید با ششغنی است که بیان کرده شد و این بیرون آمدن را فک و تفکیک
 بحر گویند و تفکیک و لغت از هم کشادن است و صورت و اتره و ششغنی

بحر
 شش
 حرف



قادر
نشان است که
نقطه دایره هر حرف
که یکبار گذر کند
تقدم بر آن تمام
شود و غلات آنکه
زیرین دایره
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات
مقتضی غلات

و این دایره را مجتلبه بفتح لام از انجست گویند که اجتهاد و لغت پیروی از جای بجای هر
است و ارکان این سه جور از خود دایره مختلفه گرفته اند معاین را از هر طویل و مستقیم را از
بجز بیط و فاعلان را از هر چه دید و بعضی گفته اند جلیب بسکون لام و فتح او و لغت کثرت است
است و انواع این سه جور بسیار است پس اینها نسبت این دایره را مجتلبه و علم این دایره
مختلفه نامیده اند بجهت آنکه این سه رکن را یکدیگر الفقی و موافقی هستند و ترکیب چنانچه کرد
در بیان اجزای ارکان هر یک شرح مضمون هر طوی و موقوف مقتضی فاعلان چهار بار میانش
موقوف گویند آنکه در حیدر و مت میر شکار نیست نه و مت نجوم شکار کرده نگار نیست
تطبیع آنکه در مقتضی حیدر و مت فاعلان میر شکار مقتضی فاعلان را میانش فاعلان باقی تطبیع
قیاس اصل این بحر مستقیم مقتضی است لغت با چهار بار اما چون مقتضی فاعلان را میانش فاعلان
چهار بار گذشت و هر حرف و لغت و لغت با از ایشان بود و در اصطلاح ساکن کردن حرف
شکر هم است و آن رکن را که وقت در واقع است و موقوف گویند چون نامی موقوفات را که

۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰

کن سارند و اولی بیند از مفعولات شود و اعلان که فقط مستعمل است بجای آن
 نبیند و این چهار کن مطلق است و چهار کن مطلق موقوف و این بحر از آن جهت منسوخ گویند
 که انسراج و لغت آسانی در وانی است و چون در ارکان این بحر سببها مقدم اند بر وقت آسان
 گفته میشود و بعضی گفته اند انسراج و لغت از جامه بیرون آمدن است و این بحر و لغت
 ارکان مجدی میسرند که پنج روزن و در کن اوست من اشتیاقی الیها و بخان که بر وزن مستغفلین
 مفعولات است در چهار عرب از ابیت تمام پیدا رند و این اقصای واقع در رایج بیرون
 آمدن از جامه تشبیه کرده اند و این بحر انسراج گفته میشود منسوخ مشتمل بر مطلق و مفعول
 فاعلین چهار بار مثلاً نش موقوف گوید ای زخمت روشنی خانه چشم مرا به چشم و چراغ همه
 خواجه هر دو سزا به تطبیعش ای زخمت مفعول روشنی فاعلین خانی پیش مفعولین می و فاعلین
 باقی او برین قیاس فهم کن کسوف و لغت بی یاسه بریدن بود و در اصطلاح انداختن جز قسم
 میگویند است و آن کن را که کسوف در واقع است مکتوب گویند و چون تمام مفعولات را که کسوف و اول
 را بطی بیند از مفعولات نقل کنند بلفظ ثانوی که فاعلین است و چون فاعلین را از مفعولات بگیرند
 مفعول مکتوب گویند و اینجا چهار کن مطلق است و چهار کن مطلق مکتوب و اگر در چشم مطلق موقوف
 بود و عروضی مطلق مکتوب و وزن او چنین بود که مفعول فاعلین مفعول فاعلین و اگر عکس
 این بود یعنی در چشم مطلق مکتوب باشد و عروضی مکتوب مطلق موقوف وزن او چنین بود که
 فاعلین مفعول فاعلین و از اجتماع این چهار وزن گذشته که غیر وزن اصلی اند بیت ناموزون
 نشود و منسوخ مشتمل بر مطلق و مفعول فاعلین فاعلین فاعلین و و بار مثلاً نش
 من نشیندم که خطیر آب بویسند به آیت خوبی بر آفتاب بویسند به تطبیعش و من نشی
 مفعولین و م که خطیر فاعلین و آب مفعولین و فاعلین و چون او مفعولات را بطی بیند از م
 مفعولات بجای فاعلات که فقط مستعمل است بجای آن نبیند و چون در لغت بینی بریدن است
 و در اصطلاح انداختن هر دو به سبب تعریف اول و سکان کردن تایی مفعولات بود و لا نشود و فاع

سجای آن بنهند و قیاس آن بود که قطر بسکوی عین سجای او نهادند و از طریق فعل قیاس بود و
صرف اول میزان آن که فاعل و عین است گرفتند و الف و بیان گذاشتند و سجای لات معا و نیز از
رعایت نخت و حروف میزان کرده باشند بقدر امکان و آن رکن را که جبرع در واقع است مجزاً
گویند و مولانا شمس الدین محمد قیاسی از رحمه الله که متقد است درین فن گفته است که این اسم
این زهات ملائق نیست و اینجا عرض در ضرب مجزوع است و باقی ارکان طوی شرح
مشمول طوی منحور مقعر فاعلات متعلقین مع دو بار باشد بدین جهت چون هم بران او را
نهایت مد عاقبت اندوختن که در صورت است و تقطیعش جویم مع متعلقین بران او فاعلات
و اش به متعلقین پیش مع باقی او برین قیاس هم کنی خود را اصطلاح انداختن هر دو سبب و یک
مفعولات بود و لا محاله فاعل سجای آن هستند که در حرف اول میزان است و بعضی سجای سبب
که از کنی باقی ماندند هم فاعلند چرا که در حرف میزان است و فعل و کلام عرب معنی فلان می آید
و مع مستعمل نیست و آن رکن که خود و واقع است منحور گویند و خود و لغت کلمه بریدن است اگر با آن
رکن برقی پیش نهاده است محبت بسیار از اختصار حرفه از اینجا عرض و ضرب منحور است و از اجتماع
این دو وزن بدین نام آورده اند و شرح مسدس طوی متعلق فاعلات متعلقین و بار
نشانستند شب شباهان با و نارمانه بود که در کتب خلق شده و مانده بود و تقطیعش شاه جدا
متعلقین و از نار فاعلات مابین و متعلقین باقی او برین قیاس هم کنی این را هم ارکان طوی از شرح
مسدس طوی قطع متعلق فاعلات مفعولین دو بار باشد بدین بسکه بنویسند
شده ایم که اگر بگذاری که تحت تو انهم تقطیعش پس که متعلقین پیش فاعلات
شده ایم مفعولین باقی او برین قیاس هم کنی قطع و غیر فاعلات با اصطلاح آنست که از خود منحور
حرف ساکن بنهند از خود حرف پیش از ساکن بیارند پس چون متعلقین را قطع کنند مستعمل شود
مفعولین که لغتاً بنویسند است سجای آن بنهند و چون مفعولین را از متعلقین بگیرند متعلقین گویند
سجای متعلقین از حرف متعلق فاعلات چهار بار باشد نشانستند مفعولین گویند

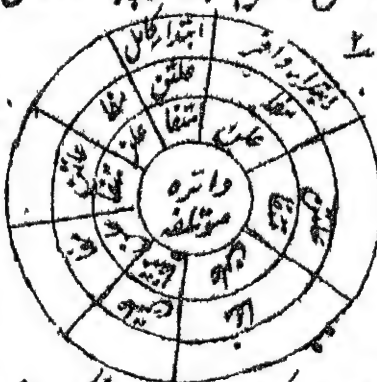
مفعول فاعلات مفاعیل فاع لن و در بارشانش مفعول گوید مع با اسم حسین بدیت سنی
 پیری روشی که تو دواند از ده خواهی شوخ تو شو و جزو عالم بود تقطیعش سنی مفعول روی و شیک
 فاعلات نیکو ان مفاعیل فی از و فاعل طریقی تقطیع بآبرین قیاس چون از فاعلاتن را تن حذف کنند
 فاعلا شود فاع لن بجای او نهند چنانکه گشت و بر بحر مل مقصود ع مضمون مکتوف مقصود
 مفاعیل فاعلا مفاعیل فاعلا و در بارشانش سه گران طره است شک با چون نداد روی
 در آن طره است ماه پروا کشید روی تقطیعش گران طره مفاعیل است شک فاعلات با چون مفاعیل
 و او روی فاعلات طریقی تقطیع باقی برین قیاس اینجا عرض ضرب مقصود است و باقی ارکان
 مکتوف و اگر عرض ضرب محذوف باشد در آن او چنین بود مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لن
 مقصود ع مضمون مکتوف مفعول فاعلات مفاعیل و در بارشانش بدیت
 ای نازنین که ماه نمی آید نمی بکن چو شاه نمی آید تقطیعش ای ناز مفعول
 نیک ماه فاعلات نمی آید مفاعیل مضمون مکتوف مفعول گران طره فاعلات نمی آید
 مفاعیل اینجا عرض ضرب سالم است و اگر عرض ضرب محذوف باشد در آن او چنین
 بود که مفعول فاعلات فاع لن چون مفاعیل را حذف کنند فاع لن شود و چنانکه گشت در
 بحر جز بحر مقصود مضمون مکتوف فاعلات مفعول چهار بارشانش بدیت بالبت
 چه می طلسم با و نه در جان چه بود به بارت چه نه نگره بند پیش خان چه بود تقطیعش
 بالبت فاعلات می طلسم مفعول با و نه فاعلات چا چه و مفعول برین قیاس باقی را فهم
 کنی اصل این بحر مفعولات مستفعلن است چهار بار اما چون مفعولات را طی کنند فاعلات
 شود و چنانکه گشت و بر بحر مضمون مکتوف مفعول را طی کنند مفعول شود و چنانکه گشت تنک ارو
 اینجا سه ارکان مفعول اند و این بحر از آن جهت مقصود گویند که اقتضاب و رفعت برین
 چیزی است از چیزی و این بحر از بحر مضمون چه پدید اند و گرفته چنانکه الفاظ و ارکان این
 بحر و بحر می است و اختلاف این بحر و بحر مضمون است و این بحر چنانکه دانستی که حاصل

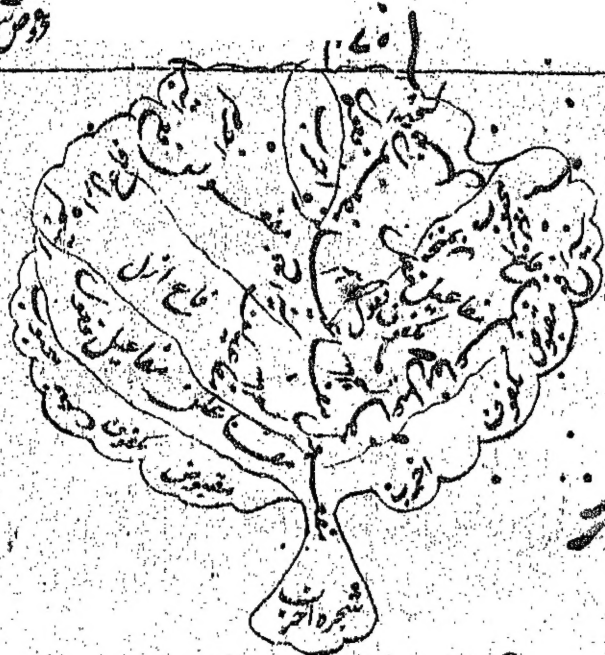
سنی پیری روشی که تو دواند از ده خواهی شوخ تو شو و جزو عالم بود تقطیعش سنی مفعول روی و شیک
 فاعلات نیکو ان مفاعیل فی از و فاعل طریقی تقطیع بآبرین قیاس چون از فاعلاتن را تن حذف کنند
 فاعلا شود فاع لن بجای او نهند چنانکه گشت و بر بحر مل مقصود ع مضمون مکتوف مقصود
 مفاعیل فاعلا مفاعیل فاعلا و در بارشانش سه گران طره است شک با چون نداد روی
 در آن طره است ماه پروا کشید روی تقطیعش گران طره مفاعیل است شک فاعلات با چون مفاعیل
 و او روی فاعلات طریقی تقطیع باقی برین قیاس اینجا عرض ضرب مقصود است و باقی ارکان
 مکتوف و اگر عرض ضرب محذوف باشد در آن او چنین بود مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لن
 مقصود ع مضمون مکتوف مفعول فاعلات مفاعیل و در بارشانش بدیت
 ای نازنین که ماه نمی آید نمی بکن چو شاه نمی آید تقطیعش ای ناز مفعول
 نیک ماه فاعلات نمی آید مفاعیل مضمون مکتوف مفعول گران طره فاعلات نمی آید
 مفاعیل اینجا عرض ضرب سالم است و اگر عرض ضرب محذوف باشد در آن او چنین
 بود که مفعول فاعلات فاع لن چون مفاعیل را حذف کنند فاع لن شود و چنانکه گشت در
 بحر جز بحر مقصود مضمون مکتوف فاعلات مفعول چهار بارشانش بدیت بالبت
 چه می طلسم با و نه در جان چه بود به بارت چه نه نگره بند پیش خان چه بود تقطیعش
 بالبت فاعلات می طلسم مفعول با و نه فاعلات چا چه و مفعول برین قیاس باقی را فهم
 کنی اصل این بحر مفعولات مستفعلن است چهار بار اما چون مفعولات را طی کنند فاعلات
 شود و چنانکه گشت و بر بحر مضمون مکتوف مفعول را طی کنند مفعول شود و چنانکه گشت تنک ارو
 اینجا سه ارکان مفعول اند و این بحر از آن جهت مقصود گویند که اقتضاب و رفعت برین
 چیزی است از چیزی و این بحر از بحر مضمون چه پدید اند و گرفته چنانکه الفاظ و ارکان این
 بحر و بحر می است و اختلاف این بحر و بحر مضمون است و این بحر چنانکه دانستی که حاصل

فاعِل چنانکه چون فاعلان را حذف کنند فاعِل شود چنانکه گذشت تکرار و این بجز از آن جهت
 قریب گویند که قریب و رفعت نزدیک است و این بجز از جهت مجرور است و درین نزدیک
 بسیار است و بیگویند که مولانا یوسف عروضی نیشاپوری که اول کسی که در فارسی تصنیف
 را عروضی کرده است او است و این بجز پسید کرده است بعد از آنکه خلیل بن احمد وضع بحر کرده بود
 بدو کیست سال و بعضی گفته اند که ارکان این بحر بارکان بحر مخرج و مضارع قریب و داشتند از آن جهت
 این بحر را قریب گفته قریب از حُرَب مکتوف مفعول مفاعیل فاعلان و دو بار شناسش
 مفعول مفاعیل بر بی برقرار باشد به مدح و در شهر یار باشد به تقطیعش تا طبع مفعول بر بی
 برقی مفاعیل یار باشد فاعلان مفاعیل مفعول در بی شهر مفاعیل یار باشد فاعلان و چون
 مفاعیل را از قریب گفته مفعول شود و چون گفت کنند مفاعیل شود یعنی لام و بر و و چنانکه گذشت
 تکرار و اینجا مصدر و ابتدا از حُرَب است و چشم مکتوف و عروض و در بی سالم و اگر عروض و ضرب مقصور باشد
 وزن چنین بود که مفعول مفاعیل فاعلان و اگر عروض و ضرب مفعول باشد وزن او چنین بود که
 مفعول مفاعیل فاعِل بحر خفیف مجنون فاعلان مفاعیل فاعلان و دو بار شناسش شریعت
 ای صبا بوسه زن زمین در او را و در زنجیر چو شکر او را و تقطیعش ای صبا بوسه زن زمین
 سوزن زمین مفاعِل در او را فاعلان و در زنجیر فاعلان بی چشمک مفاعِل کر او را فاعلان
 این بحر فاعلان مستثنی از فاعلان است و دو بار اما چون مستثنی از فاعِل شود و فاعِل
 را چنین کنند فاعلان شود و چنانکه گذشت هر دو تکرار و اینجا مصدر و ابتدا سالم است و بنا بر
 ارکان مجنون و اگر مصدر و ابتدا نیز مجنون بود وزن او چنین بود که فاعلان مفاعِل فاعلان و اگر
 عروضی قریب فاعلیان بود مجنون یا سبک باشد چنانکه گذشت در بحر رمل و محبت و این بجز از آن جهت
 خفیف گویند که سبکترین بحر است و وزن هر که از دو سبب خفیف محیط است و
 و باین سبب ارکان سبک شده اند و بعضی گفته اند که این بحر سبکترین بحر را با خفیفی که نامهای
 که حروف بسیار دارد و در پنج بحر آوردن آن ممکن نیست و درین بحر متوان آورد و چنانکه گذشت

بدست خواجہ عبدالرحمن و کتابت محمد بن عبدالحمید بن العزیز است. تقطیع حاج عبدالعزیز فاعلاتن
 رحمان مستفعلن و کتابت فاعلاتن محمد بن عبدالحمید بن العزیز فاعلاتن فاعلیان
 خفیف محضون مقصود فاعلاتن فاعلاتن فعلات. و دوبار شش بدست ماهر و یا بخون
 من شتاب و کشتن عاشقان که دید صواب. تقطیعش ماهر و یا فاعلاتن بخون من فاعلاتن
 مشتاب فعلات. و باقی بدین قیاس بدان چون فاعلاتن راغبین و فاعلاتن شود چنانکه
 گذشت تکرار خفیف محضون محذوف فاعلاتن فاعلاتن فعلین یکسر عین دوبار شش مولف
 گوید هیت تقطیعش حبیبی تو چاره ما. وقت و قهر و گفت مرگ بلا. تقطیعش گفتش چه
 فاعلاتن سببی تیا فاعلاتن باقی بدین طریق بدان چون فاعلاتن راغبین و فاعلاتن
 فعلین شود یکسر عین چنانکه گذشت تکرار خفیف محضون مقطوع فاعلاتن فاعلاتن فعلین بسکون
 عین دوبار شش مولف گوید بدست با تو کی در دما توان گفتن بدین سخن را کجا توان گفتن
 تقطیعش با تو کی در فاعلاتن و با تو فاعلاتن گفتن فعلین باقی بدین قیاس بدان و چون فاعلاتن
 را قطع کنند فعلین شود بسکون عین چنانکه گذشت تکرار خفیف محضون مقطوع مستفعلن فاعلاتن
 فاعلاتن فعلان و دوبار شش مولف گوید معا با سم داود بدست از طباطبائی هر آنچه موجود است بنام
 زان بنیام مقصود است. تقطیعش از طباطبائی فاعلاتن هر آنچه فاعلاتن است فعلان اوستی زان
 فاعلاتن میان مقصود فعلان چون فعلین مقطوع را تسبیح کنند فعلان شود و چنانکه
 تکرار فصل در بیان تک بعضی از سوره گذشته بدانکه مستش که سوره تسبیح و خفیف و مضارع
 و متعجب و محذوف اند و قتی که مسدود الاجزا باشد یعنی هر یک از اینها شش رکن باشند از یک سوره
 بیرون می آید چرا که چون مستفعلن مستفعلن مقولات که بحر سجع است از خط دائره و لایمی و از سوره دوم آغاز می شود
 اول تمام سازد و گوی مستفعلن مقولات مستفعلن بحر سجع است و اگر از تقطیع مستفعلن دوم آغاز و بر سر تمام
 سازی گوئی که تقطیع مقولات مستفعلن بر وزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود که بحر خفیف است و اگر
 از فاعلاتن مستفعلن دوم آغاز کنی و بر سر تمام سازی و گوی که فاعلاتن مقولات مستفعلن مستفعلن بر وزن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]



و از اجتماع این دو آورده وزن با یکدیگر ریاضی ناموزون نشود و شجره اخضر نیز بر دو آورده نوعی اید و شجره اخضر



و از اجتماع این دو آورده وزن نیز با یکدیگر ریاضی ناموزون نشود و شجره اخضر نیز بر دو آورده نوعی اید و شجره اخضر
ما با این شجره اخضر و شجره اخضر که در وزن و شجره اخضر و شجره اخضر

CALL No. { 1915555
 8 220 ACC. No. 4911
 AUTHOR
 TITLE

8 220 1915555
 4911
 4911
 4911

Date	No.	Date	No.
	4911		



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.